

دفترهای سیاه هایدگر آن قدرها هم تعجب آور نیستند

دومنیکو لوسوردو

ترجمه‌ی هوشنگ نوری

یادداشت مترجم: بسیاری هایدگر را بزرگ‌ترین فیلسوف سده‌ی بیستم می‌دانند. حتی اگر این طور هم باشد، دلیل آن چیزی نیست جز آنکه هایدگر بزرگ‌ترین هراس‌ها، اشتیاق‌ها، آمال و افق‌های زندگی بورژوایی در سده‌ی بیستم را به بهترین وجه ممکن به بیان درآورده است. با این حساب، اینکه در دانشگاه‌ها او را بزرگ‌ترین فیلسوف سده‌ی بیستم می‌دانند دیگر نباید چیز عجیبی باشد. فارغ از بنیاد ارتجاعی فلسفه‌ی او، وی در سطوح دیگر هم عمیقاً یهودستیز بوده است. این یهودستیزی خصوصاً با انتشار دست‌نوشته‌های هایدگر موسوم به «دفترهای سیاه» عیان شد. بعد از انتشار این دفاتر، بسیاری از فیلسوفان دانشگاهی کوشیدند بین این یهودستیزی و فلسفه‌ی او تمایز قائل شوند و اصل فلسفه‌ی هایدگر را تبرئه کنند. دومنیکو لوسوردو — فیلسوف فقید عضو حزب کمونیست ایتالیا — در این یادداشت کوتاه نشان می‌دهد که برای فهم گرایش‌های ارتجاعی فلسفه‌ی هایدگر نیازی به انتشار این دفاتر نبوده و فلسفه‌ی هایدگر پیشاپیش در تمام جوانب خود ارتجاعی است. شناسایی این قبیل ارتجاع‌های مکتوم و افشای آن‌ها می‌تواند در دستور کار کمونیست‌ها قرار بگیرد. برای اطلاعاتی بیشتر و البته دقیق‌تر درباره‌ی ارتجاع هایدگری می‌توانید به فصل دوم کتاب دیالکتیک انضمامی بودن (نوشته‌ی کارل کوسیک) و ویرانی عقل (نوشته‌ی گئورگ لوکاج) رجوع کنید.

رسوایی ایجادشده بر اثر انتشار یادداشت‌ها و تأملات مارتین هایدگر بین سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۴۱، که اخیراً در آلمان در دست انتشار است، به‌راستی حیرت‌آور است. دفترهای سیاه (schwarze hefte) فیلسوف از روی رنگ جلد‌هایش به این نام خوانده می‌شود؛ و اینک درمی‌یابیم که آن‌ها بیش از هر چیز در محتوایشان سیاه‌اند. اما آیا این مسئله‌ای تعجب‌آور است؟

بله، برای ما مسجل است که هایدگر اندکی پس از به قدرت رسیدن هیتلر به حزب نازی پیوسته است و این کار را با پروراندن امیدهایی برانگیخته انجام می‌داد. نگرش او در وهله‌ی نخست به آلمان مربوط می‌شد: «مردم آلمان هم‌اینک در آستانه‌ی کشف دوباره‌ی ذات خود هستند و خود را سزاوار سرنوشتی استثنایی می‌کنند.» هایدگر بر این گمان بود که پس از شکست آلمان در جنگ جهانی اول، مردم آلمان رنسانسی ظفرنمون را تجربه خواهند کرد و جهان را از فاجعه و، بیش از هر چیز، از بلشویسم می‌رهانند. در واقع، نویدهای باززایش نهفته در نازیسم، در نزد هایدگر، هرگز به مرزهای آلمان محدود نمی‌ماند: این نویدها تحقق «ویرانی مدرنیته»ی مطلوب هایدگر را می‌طلبید، چیزی که پایانی می‌بود بر توده‌ای‌سازی برابری طلبانه‌ای که البته نابودکننده‌ترین بیانش را در انقلاب اکتبر می‌یافت، اما بسی پیش از این‌ها و با برآمدن لیبرالیسم و دموکراسی آغاز شده بود. و اگر نفرت هایدگر از روسیه‌ی شوروی بی‌حدومرز بود، آنچه دست بالا را گرفته بود همانا دید وی به جهان آنگلوساکسون بود.

نازیسم در نسبت با همه‌ی این‌ها «آغازی نوین» بر ساخت یا می‌توانست بر سازد؛ آغازی نوین برای فرهنگ و سیاست. دفترهای سیاه‌گواهی است بر انتظارات تقریباً موعودباورانه‌ای که الهام‌بخش پیوستن فیلسوف به حزب هیتلر بود. همه‌ی این حرف‌ها درست است. اما این مسئله از پیش برای هایدگر پژوهان روشن بود، از طریق بخشی از مقدمه‌ای بر متافیزیک او در سال ۱۹۳۵ که در آن از «والا مرتبگی و حقیقت درونی» نازیسم ستایش شده بود.

مدرنیته مترادف است با براندازی، زیرا با ایدئولوژی‌های جهان‌شمول‌گرای خود (لیبرالیسم، دموکراسی، کمونیسم) پیوندهای جامعه‌گرایانه و سنتی‌ای را برمی‌اندازد که اعضای مردمی مشخص را متحد می‌سازد و باز مدرنیته این مردم را از سرزمین و تاریخ خود می‌گسلد. به‌ناگزیر، نقد مدرنیته نیز دست آخر سروکارش به یهودیان می‌افتد. دفترهای سیاه بر این مسئله صحنه می‌گذارند: یهودیان، که در چندین و چند کشور حضور دارند و در قید حیات شهری‌اند نه حیات روستایی، تجسم «بی‌ریشگی»‌اند، تجسم «دورافتادگی از مرز و بوم» و، بدین ترتیب، تجسم براندازی‌اند. باز هم این نگرش نباید مایه‌ی تعجب هایدگر پژوهان باشد: از پیش می‌دانیم که فیلسوف در نامه‌ای به تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۲۹ بر نیاز به مخالفت با «یهودی شدن فزاینده‌ی حیات معنوی آلمانی» پای می‌فشارد و این امر را با جای دادنش در نیروهای اصالتاً آلمانی تشدید می‌کند.

هایدگر در دفترهای سیاه به طرزی بارز اهمیت «اصل نژادی» را نظریه‌پردازی می‌کند و، گرچه به طریقی مغلق، به توجیه قوانین نژادی رایش سوم مشغول است. اینجا بی‌تردید داده‌های جدیدی (در واقع، داده‌های بسیار مهمی) افزون بر آنچه پیش‌تر می‌دانستیم می‌یابیم. اما یک نامه‌ی مشهور و شاید بدنام را نباید از یاد ببریم. همسر هایدگر، البته با توافق شوهرش، این نامه را در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ ارسال کرد. هایدگر در آن زمان رئیس دانشگاه فرایبورگ هم بود. گیرنده‌ی نامه همسر ادموند هوسرل، آموزگار هایدگر، بود. این نامه بیانی است از رضایت هایدگر از «قانون سخت جدیدی، که از منظر آلمان‌ها عقلانی می‌نماید» مبنی بر کنار گذاشتن یهودیان از تدریس در دانشگاه؛ از جمله، گره‌ارت هوسرل، پسر فیلسوف بلندآوازه‌ای با همین نام که به‌عنوان یک یهودی کرسی قانون مدنی را در دانشگاه از او گرفتند، آن هم به رغم اینکه وی کهنه‌سربازی زخم‌خورده از جنگ جهانی اول بود. در همین زمینه، شهادت کارل یاسپرس را هم باید بیفزاییم که بنا بر آن هایدگر، اندکی پس از به قدرت رسیدن نازی‌ها، توجه‌ها را به «انجمن بین‌المللی خطرناک یهودیان» جلب کرده بود.

بدین ترتیب، این همه سروصدا [برای انتشار] دفترهای سیاه ناموجه است، اما ناموجه‌تر از آن این است که آلمان افسانه‌ای و برای همیشه برگشت‌ناپذیری را تصور کنیم و به زمینه‌ی تاریخی تکوین زندگی و کار هایدگر بی‌توجه باشیم. یهودهراسی او در وهله‌ای سر برآورد که در سرتاسر غرب، در مقام یک کل و در دو سوی اقیانوس اطلس، دیدگاهی شایع وجود داشت مبنی بر اینکه خاطیان واقعی انقلاب اکتبر یهودیان‌اند. فی‌الواقع، در سال ۱۹۲۰ هنری فورد، غول تجارت ماشین، نوشت که این رویداد خاستگاهی نژادی، و نه سیاسی، داشته است و گرچه از زبان انسان‌دوستانه و سوسیالیستی بهره گرفته است، در واقع بیان آرزوی نژاد یهودی برای سلطه بر جهان بوده است. گفتنی است که این تصویر فورد، و نه هایدگر، بود که گل سرسبد مطالعات هیتلر قرار گرفت: خاستگاه‌های نازیسم و انگیزه‌های ایدئولوژیک الهام‌بخش آن منحصرآلمانی نبودند.

ثانیاً، همان گونه که دفترهای سیاه بر این مسئله صحه می‌گذارد، گرچه هایدگر تا آخرالامر نازی باقی ماند، این هرگز بدان معنا نیست که نمی‌توانیم از او چیزی بیاموزیم. آلمان کشوری بوده است که احتمالاً بیش از هر کشور دیگری با جهان‌شمول‌گرایی امپریال، که غالباً مترادف است با مداخله‌گری جهانی، مبارزه کرده: از رومی‌های باستان و هیئت‌های اعزامی امپراتور آگوستوس که بگذریم، باید در ذهن داشته باشیم که اول ناپلئون سوم در ۱۸۷۰-۱۸۷۱ و سپس قدرت‌های کامله‌الوداد در ۱۹۱۴-۱۹۱۸ به بهانه‌ی گسترش «تمدن» یا «دموکراسی» (در هر مورد تحت عنوان ارزش‌های «جهان‌شمول») جنگی به راه انداختند. این مسئله ضد جهان‌شمول‌گرایی ارتجاعی و پرخاشجویانه در آلمان را تبیین می‌کند، چیزی که نخستین بیان خود را در نیچه یافت و سپس، مهم‌تر از همه، در هایدگر و کارل اشمیت که هر دو هم پشتیبان رایش سوم بودند. این تراژدی و رسوایی‌ای است که یقیناً ضد جهان‌شمول‌گرایی ارتجاعی و پرخاشجویانه باید برای آن پاسخی دست‌وپا کند؛ اما این مسئله به هیچ وجه جهان‌شمول‌گرایی امپریال غربی را از مسئولیت و جنایاتش تبرئه نمی‌کند.

این یادداشت ترجمه‌ای است از:

<https://www.theguardian.com/commentisfree/2014/mar/19/heidegger-german-philosopher-black-books-not-surprising-nazi>